

پرسش شماره ۱۶

نشریه سیاسی کانون مباحث کمونیسم کارگری

سه شنبه پانزدهم مهر ماه ۹۹ - ششم اکتبر ۲۰۲۰



پیام رضا پهلوی: تکرار رویایی کهنه با پیامی "نوین"

جدال آلترناتیو راست و چپ جدی تر میشود

محمد آسنگران

رضا پهلوی روز دوشنبه ۷ مهر ۱۳۹۹ برابر با ۲۸ سپتامبر ۲۰۲۰ پیامی تحت عنوان "پیمان نوین" منتشر کرد. همچنانکه بعدا نشان خواهیم داد این پیامی نوین بین او و بقیه نیست. این پیامی "نوین" برای رسیدن

صفحه ۵

یک دنیای بهتر برای همه و در راس آن برای کودکان!

۱۶ مهر ماه روز جهانی کودک

پدرام نواندیش

من را بنگرید ... در دستام کلی اسکناس است. با این اسکناسها چه کارها که نمیتوانم بکنم. بر روی بهترین فرش آرمیده ام و قشنگ ترین لباس را پوشیده ام. تعجب می کنید؟

صفحه ۹

اساس برنامه کمونیستی ما پابرجا مانده است!

منصور حکمت

آنچه میخوانید پاسخ منصور حکمت به دو سوال کتبی راه آزادی، نشریه حزب دموکراتیک مردم ایران، است که در شماره ۳۹ این نشریه (بهمن و اسفند ۷۳) به چاپ رسیده است. ما این متن را به نقل از راه آزادی در این شماره انترناسیونال آورده ایم. از سایر جریانات اپوزیسیون پاسخ

صفحه ۱۱

نشریه پرسش هر سه شنبه منتشر می شود!

سردبیر: محمد رضا پویا

mohammadreza.pooya@gmail.com

صفحه آرا نشریه: پدرام نواندیش

"پیمان نوین"

پروژه ای که مرده متولد شد!

علی جوادی

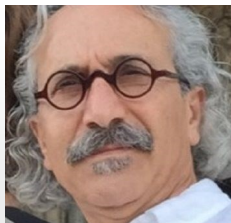
پرسش: ارزیابی کلی تان از این پروژه چیست؟
علی جوادی: تلاشی ساده انگارانه برای شکل دادن به يك آلترناتیو دست راستی. الگو برداری و تکرار کمیک پروژه قدرت گیری ائتلاف خمینی - بازرگان. توسل به ارگانهای حافظ رژیم برای تغییر خود رژیم؟! برای ارزیابی از سرنوشت احتمالی این پروژه کافی است نگاه مختصری به سابقه تلاشهای این جریان بیندازیم. این پروژه مرده متولد شده است!

پرسش: پس از انتشار پیام "پیمان نوین" رضا پهلوی، برخی بر این عقیده هستند که نکته جدیدی در این پیام وجود نداشت و صرفا تکرار حرفهای گذشته بود. آیا شما با این ارزیابی موافق هستید؟

علی جوادی: این پیام دارای نکات جدیدی است که عمدتا ناشی از اهدافی است که به دنبال آن هستند. نتیجتا باید ابتدائا به اهداف پایه ای این پروژه اشاره مختصری کرد. مخاطبین این پیام اساسا نیروهای در حال انتقال جنبش ملی - اسلامی و بخشهای از پیکره و اندامهای خود حکومت اسلامی هستند. این پیام در درجه اول به آنها است.

واقعیت این است که جنبش ملی - اسلامی در حال تغییر و تحول چشمگیری است. بخشهایی از این جنبش، که اساسا در حاشیه حکومت اسلامی به حیات خود ادامه میدادند، علیرغم مجاهدتهایشان به این موقعیت رانده شده اند که دیگر امیدی به حکومت اسلامی ندارند. می بینند که حکومت اسلامی شان رفتنی است. در دوره پایانی حیات خود قرار گرفته است. رویگردانی و کنده شدن از رژیم اسلامی رکن اساسی تغییر و تحولات درونی این جنبش است. رضا پهلوی به دنبال جلب و جذب نیروهای این جنبش است. این پیام در برگیرنده نکات پیشنهادی رضا پهلوی از جنبش راست پرو غربی، و به این اعتبار "جدید"، به جنبش ملی -

کارگران جهان متحد شوید!



"پیمان نوین" پروژه ای که مرده متولد شد!

علی جوادی

نظامی حافظ این نظام نیازمندند. این تلاش، تکرار کمیک سناریوی قدرت گیری خمینی و جریان اسلامی است. پیام های جریان کپک زده اسلامیست در نوفل شاتو را بخاطر بیاورید. کودنانه به دنبال تکرار همان سناریو و قدرتگیری در جامعه هستند.

اما از قرار دچار يك اشتباه محاسبه كوچك شده اند: نه غرب در حال حاضر به دنبال اعمال سناریوی رژیم چنچ در ایران است و نه جریان سلطنت کاندید چنین موقعیت و پستی است. و نه خود غرب اساسا دارای اهرم های آنچنانی تغییر و تبدیل قدرت در ایران است که بتواند ارتش و سپاه و بسیج را به طرفداری از این نیرو بسیج کند. مهم تر، جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی و کارگر و کمونیست را دست کم گرفته اند.

پرش: در بخشی از پیام رضا پهلوی نیروهای سپاه و بسیج مورد خطاب قرار گرفته اند. ما کمونیستها هم از بدنه نیروهای نظامی میخواهیم که از نیروهای سرکوب خارج و به مردم بپیوندند. آیا پیام رضا پهلوی آنجائیکه رو به نیروهای نظامی سرکوب میباشند از جنس فراخوانهایی است که در بالا به آن اشاره شد؟

علی جوادی: بهیچوجه! نه در تاکتیک و مسلما و صد در صد نه در استراتژی! ارتش و ارگانهای نظامی و سرکوب طبقه حاکمه همواره يك عرصه و موضوع کار ما کمونیستها هستند. انقلاب اکتبر يك نمونه درخشان کار کمونیستی در صفوف نیروهای نظامی بود. سازماندهی بلشویکی در صفوف ارتش تزار و ایجاد شوراهای سربازان و ملوانان نقش مهمی در ناکار کردن نیروی سرکوب طبقه حاکمه و پیروزی انقلاب اکتبر ایفا کرد. کار کمونیستی و سازمانگرایانه يك اقدام تاکتیکی مهم در خنثی کردن دستگاه سرکوب طبقه حاکمه است. باید نیروهای سرکوب رژیم را خنثی کرد. باید کاری کرد که اسلحه های این دستگاه بجای شلیک به سوی مردم یا خنثی شده و یا در خدمت تحول انقلابی در جامعه و سرنگونی رژیم اسلامی قرار بگیرد. اما تحقق این امر مستلزم کار کمونیستی در این نهادها از يك طرف و از طرف دیگر منوط به پیشروی جنبش سرنگونی و انقلاب و ایجاد شکاف در این دستگاههای سرکوب است. هر انقلاب عظیم اجتماعی بدون تردید پیکره این ارگانها را هم در بر خواهد گرفت. خواه به صورت فرار و ترك این ارگانها و یا سرپیچی و تقابل آشکار با فرامین فرماندهی این نیروها. این عرصه از کار کمونیستی ما با پیشروی مبارزه برای سرنگونی رژیم اسلامی اهمیت پررنگ تری پیدا می کند. واقعیت این است که سرنگونی رژیم اسلامی بدون يك مبارزه قهرآمیز قابل تصور نیست. اسلحه دیر یا زود وارد مبارزه سیاسی نهایی و تعیین تکلیف با رژیم اسلامی خواهد شد. در خیزش آبان ۹۸ ما شاهد اشکال اولیه دست بردن به اسلحه در دفاع از اعتراضات توده ای بودیم.

اما جریانات راست به دنبال اهداف دیگری هستند. کودنانه به دنبال تکرار سناریوی اعلام وفاداری ارتش شاه به جریان اسلامی و رهبری خمینی اند. این بار نیروهای سپاه و بسیج را هم به لیست

اسلامی است. از طرف دیگر این پیامی به ارگانهای نظامی و امنیتی رژیم اسلامی است. پیامی به تمامیت ارتش حکومت اسلامی که گویا تا انتهای تاریخ نیرویی متعلق به جنبش راست پرو غربی و ذاتا شاهنشاهی است. پیامی به کلیت سپاه و بسیج منهای بخش کوچکی از سرداران این ماشین جنایت و کشتار اسلامی است، که از قرار این ارگان را به "نهادی ضد مردمی تبدیل کرده اند". درخواست و التماسی است از این نیروها و به همین اعتبار "جدید".

این پیام اشاره ای هم به موقعیت کارگر در جامعه کرده است. به این اعتبار حاوی نکته "جدیدی" است. از "رفت" بار بودن "امنیت" و نه "رفت" بار بودن کلیت وضعیت کارگران نام برده است. اما بمنظور رفع هر گونه سوء تفاهمی بسرعت و بدون فوت وقت نگرانی خود را از "امنیت" سرمایه دار را هم به آن اضافه کرده است. همطرازی "رفت" بار بودن موقعیت کارگر و سرمایه دار هم بخودی خود پدیده "جدید" و جالبی است!

و بالاخره باید به توهین ها و اهانت های مستتر در این پیام اشاره کرد که شاهکاری کاملاً "جدید" است. این "شاهزاده" تازه از راه رسیده با تفرعن خاص يك انسان "شکم سیر" از تك تك مردم، مردمی که دست اندر کار بزیر کشیدن حکومت اسلامی هستند، مردمی که با خیزشها و اعتراضات خواب را بر سران رژیم حرام کرده اند، خواسته است که "انتخاب" کنند. گفته است، "امروز روز انتخاب است!" با تبختر آزار دهنده ای به مردم گفته است که برای "نجات ایران حاضر به چه کاری هستید؟" مردمی که تنها در خیزش آبان ۹۸ بنا به ادعایی بیش از ۱۵۰۰ نفر قربانی دادند. مردمی که در نبردی هر روزه با رژیم اسلامی بسر میبرند باید به این "شاهزاده" توضیح و حساب پس دهند که حاضر به چه فداکاری هستند؟ واقعا این میزان از طلب کاری از توده مردم ستمدیده عجیب است! اما نه! این روشی است که تاریخا به قدرت رسیده اند. چه در جنگ و چه در جنگ برای قدرت سیاسی، همواره این مردم بوده اند که گوشت دم توپ این جریانات شده اند.

پرش: صرفنظر از محتوای پیام بنظر شما چرا رضا پهلوی مبادرت به دادن این پیام کرده است؟ هدف از این پیام چیست؟ علی جوادی: این پیامی به جنبش ملی - اسلامی و نیروهای نظامی و امنیتی رژیم اسلامی است. به دنبال ایجاد توافقی میان خود و این نیروها هستند. به دنبال تعیین شرایط بند و بستی از "بالا" و با اتکاء به این نیروها هستند. جنبش ملی - اسلامی يك رکن پایه ای شکل گیری حکومت اسلامی در ایران بود. جریان راست اسلامی و ائتلاف خمینی - بازرگان را بر دوش این جنبش شرق زده و اسلام زده به مردم حقنه کردند. از طرف دیگر برای تغییر رژیم اسلامی به دستگاه

مرگ بر جمهوری اسلامی!

اما بر سر اقتصاد سیاسی جامعه است. سازمان بالایی ها میتواند مبتنی بر استبداد فردی و یا استبداد جمعی باشد. مساله ما اما مناسبات میان بالائینها و پائینی ها است. واقعیت این است که حکومت سرمایه، در هر شکل اش، حکومتی سرکوبگر و استبدادی در ایران خواهد بود. چرا که سرمایه داری و آزادی در ایران قابل جمع نیستند. چرا که سرمایه برای گردش در ایران نیازمند "کار ارزان و کارگر خاموش" است. سرمایه داری ایران از نوع فرانسه و آمریکا نیست. از نوع ترکیه و پاکستان و اردن است.

اما تا آنجا که به چپ جامعه، به کارگر و کمونیسم برمیگردد، شکل حکومتی مورد نظر ما يك حکومت شورایی است. اعمال حاکمیت در تمامی سطوح، از محلی تا سراسری، در هر گوشه ای، باید توسط شوراهای مردم اعمال شود که هم بمثابه قانونگذار و هم بمثابه مجری قانون عمل میکنند. حکومت شورایی متضمن دخالت مستمر و آزادانه توده وسیع مردم در اداره امور جامعه است.

پرش: جریانات راست در اپوزیسیون برای آنچه که خود "عبور از جمهوری اسلامی" مینامند، تاکنون سنتا بر "مبارزات مدنی بی خشونت" تاکید میکردند. در پیام رضا پهلوی برای اولین بار از اعتصاب و تظاهرات و حلقه های کوچک اعتراض در محل کار و زندگی صحبت شده است. این تغییر را شما چگونه توضیح میدهید؟

آیا سیاست جریانات راست برای کسب قدرت عوض شده است؟
علی جوادی: ببینید من نه تاکید بر "مبارزات مدنی بدون از خشونت" این جریانات را جدی میگیرم و نه تاکید امروزی شان بر "حلقه های کوچک اعتراضی" را. این جریانات با کودتا و حمله نظامی و پروسه های سیاسی از این جنس به قدرت نزدیک میشوند. تاریخا چنین بوده و هیچ نشان قانع کننده ای هم در دست نیست که در آینده چنین نباشد. همین امروز هم کماکان بر این باورند که حمله نظامی برایشان يك گزینه مطرح است. فریادهای "تتکیو بوش" هم در پس حمله به عراق از یادمان نرفته است.

اشاره و یا تاکید این جریان بر اعتراضات در محیط کار و محل زندگی هر چند که تازگی دارد اما نباید آن را بمثابه نشانه تغییر استراتژی کسب قدرت توسط این جریانات ارزیابی کرد. واقعیت این است که استراتژی تصرف قدرت توسط این جریانات هم يك رکن دعوی این جریانات با نیروهای راست ملی - اسلامی است و نتیجتا اگر بخواهیم دلیل و یا توضیحی برای این اشاره و یا تاکید پیدا کنیم، باید آن در این حوزه جستجو کرد.

نیروهای جنبش ملی - اسلامی میدانند که هر پروسه تغییر و تحولی که در پس حمله نظامی آمریکا و متحدین اش در منطقه صورت بگیرد، آرایش صحنه را به ضرر این جریانات تغییر خواهد داد. نتیجتا این مساله هم يك رکن توافقنامه پیشنهادی جریانات مشروطه خواه به جریانات ملی - اسلامی است. تاکید کمتری بر استراتژی "رژیم پنج" و اشاره صوری به مساله اعتراضات در داخل کشور. بنظر من این رکن اساسی و ارزش مصرف این سیاست است.

واقعیت این است که این جریانات در پس انقلاب و یا در يك شرایط آزاد سیاسی که مردم آزادانه به پای صندوقهای رای بروند، به قدرت نزدیک نخواهند شد. "رژیم پنج"، "حمله نظامی"، "تحریم اقتصادی" و امثالهم رکن ثابت و داده شده و اهرم اصلی این جریانات در نزدیک شدن به قدرت سیاسی در جامعه است. این جریانات اساسا با مهندسی افکار عمومی در جامعه و بند و بست با بخشهای از خود حاکمیت و یا دست به دست شدن قدرت در بالا

خود اضافه کرده اند. از قرار به دنبال نقد کردن طلب های گذشته خود هستند. این فراخوانها بیشتر آرزوهای دست نیافتنی "شاهزاده" ای از تاج و تخت افتاده برای رسیدن به تاج و تخت است. برای رسیدن به این اهداف تکیه شان به بالا، به نیروهای نظامی و سرکوبگر رژیم است. گفته اند تاریخ بعضا تکرار میشود. اما مسلما در دور دوم کمدی مضحکی بیش نخواهد بود. بعلاوه این جریانات به ارتش و نیروهای سرکوبگری مانند ارتش و سپاه و بسیج و سازمان امنیت و اطلاعات و اطلاعات سپاه نیازمندند. تصور حکومت سلطنتی و بورژوازی بدون وجود این ارگانها ممکن نیست. اما هر جریان و سیاستی که این ارگانها را حفظ و نگهداری کند در حقیقت ابزار کشتار و سرکوب مردم را بازسازی و حفظ کرده است. نقش و رسالت این ارگانها چیزی جز سرکوب و حفظ سلطه طبقه حاکمه سرکوبگر نیست.

در طرف مقابل، اما جامعه آزاد با وجود ارتش و دستگاه سرکوب قابل تصور نیست. نمیشود ادعا کرد که جامعه ای به معنای واقعی آزاد است اما دارای ارتش حرفه ای و دستگاه امنیتی و اطلاعاتی مخفی و حرفه ای است. از این رو ما خواهان انحلال ارتش و نیروهای مسلح حرفه ای در جامعه هستیم. ارتش و سپاه پاسداران و بسیج و سایر نیروهای مسلح حرفه ای و کلیه نیروهای نظامی و انتظامی و جاسوسی و اطلاعاتی مخفی باید منحل شوند. این يك شرط تحقق رهایی و آزادی جامعه است.

پرش: در بخشی از پیام به "ساختار هرمی قدرت" اشاره شده است. تاکید بر این نکته از کجا آمده است؟ چرا شکل ساختار قدرت در آینده از هم اکنون مهم شده است؟

علی جوادی: نفی "ساختار هرمی قدرت" امتیازی است که جریانات مشروطه خواه، بمنظور جلب حمایت سایر نیروهای اپوزیسیون راست پرو غربی، حاضرند به جریانات "جمهوریخواهان"، اعطاء کنند تا به وصلتی دست پیدا کنند. نقطه سازششان است، نشانی از آزادیخواهی نیست. واقعیت این است که تاریخ حکومت سلطنتی، تاریخ استبدادی و سرکوبگری مطلق آن، يك مانع بزرگ اتحاد جریانات متعدد در صفوف راست جامعه است. از قرار معلوم آقای رضا پهلوی و نزدیکانشان به این فرمول رسیده اند که بدون اینکه لازم باشد رسما از پروژه ابقای سلطنت صرفنظر کنند، تعدیلاتی را حداقل بطور ظاهری در ساختار حکومت مورد نظر خود به نفع جریان ملی - اسلامی بوجود آورند. بعلاوه کنار گذاشتن "ساختار هرمی قدرت" یکی از نقاط سازش با جریانات ناسیونالیسم قومی در جامعه است و به قول یکی از چهره های جریانات قومپرست "گامی در این جهت" است.

اما تمام این بده بستانها پوچ و خیالی است. دعوی اصلی جامعه در درجه اول بر سر محتوای طبقاتی و اجتماعی حکومت و نظام آتی است. سرمایه داری یا سوسیالیسم، مساله این است. شکل حکومتی تابعی از حل و فصل این مساله حیاتی جامعه است. جریانات راست، چه مشروطه خواه و چه جمهوریخواه، میتوانند تا مدتها بر سر هم بکوبند. میتوانند توافق کنند که فردی یا جمعی بر کارگر و مردم زحمتکش حکومت کنند و شیره جانیشان را استنمار کنند، مساله حیاتی

میتوانند به قدرت سیاسی نزدیک شوند.

پرسش: یک نکته بارز پیام رضا پهلوی این بوده که در باره مشخصات حکومتی که قرار است جانشین جمهوری اسلامی شود، کلامی نمی گوید. اینکه آزادی، رفاه، حق شهروندان، حق کارگر و تساوی زنان با مردان و تکلیف مذهب در این حکومت چه خواهد شد. به نظر شما به چه علت رضا پهلوی به این موارد نپرداخته است؟

علی جوادی: نوع حکومت مورد نظر این جریان کاملاً روشن است. این جریانات به دنبال ابقاء سلطنت در فردای ایران هستند. در این تردیدی نیست. این هدف غایی شان است. مساله شان چگونگی رسیدن به این هدف است. از اینرو بسیاری از مختصات حکومت آتی را به معامله با بخشهایی از رژیم و جریانات ملی - اسلامی گذاشته اند.

اینکه موقعیت مذهب در جامعه چه خواهد شد، بر سر مذهب چه خواهد آمد، آنها هم روشن است. این جریانات اساساً نگران سرنوشت و موقعیت مذهب در جامعه هستند. يك پایه گله شان از حکومت اسلامی این است که این رژیم "دین و ایمان" مردم را بر باد داده است. نگران سرنوشت اسلام اند.

در باره موقعیت زن در جامعه هم باید گفت که خواهان بازگشت به دوران گذشته اند. باوری به آپارتاید جنسی و محدودیتهای پوششی ندارند. از طرف دیگر به برابری بی قید و شرط زن و مرد هم در جامعه اعتقاد چندانی ندارند. نه میتوانند و نه میخواهند در رفع ستم بر زن دست به ریشه مناسبات اقتصادی در جامعه بزنند. واقعیت این است که اساس نابرابری و ستمکشی زن در جوامع امروز بر نیازمندیهای اقتصادی جامعه سرمایه داری استوار شده است. رفاه و تامین اجتماعی هم اصولاً شاخص اقتصاد و نظام مورد نظر این جریانات نیست. برعکس خواهان رفع موانع حرکت و گسترش چرخ سرمایه هستند. کوچکترین توهمی به سیاست تعدیل اقتصادی ندارند. "بار آوری اقتصادی" و نه رفاه و تامین اجتماعی کلمات کلیدی در نظام اقتصادی مورد نظر این جریانات است. آنجائیکه عوامفریبی نمیکند، آنجائیکه حرف دلشان را میزنند، به راحتی به شما خواهند گفت که به دنبال سیاست "ریاضت کشی اقتصادی" هستند. "باید بیشتر کار کرد و کمتر خواست" این پیام شان به توده کارگر است! آزادیهای سیاسی و حقوق فردی و مدنی هم تکلیف اش روشن است. هر چند که این جریانات چپ و راست از "احترام به حقوق بشر" یاد میکنند، واقعیت اما این است که کارکرد هر نظام سرمایه داری در ایران مستقل از نیت مبلغین اش تنها میتواند يك نظام استبدادی و سرکوبگر ایدئولوژیک باشد. دیکتاتوری سرمایه اساس سیاست شان خواهد بود.

اما کماکان باید به این سؤال پاسخ داد که چرا علیرغم روشنی مواضعشان در این حوزه ها این بیانیه اشاره ای به این نکات محوری نکرده است. بنظر پاسخ را باید در اهداف این بیانیه و نیروی مخاطبشان جستجو کرد. این بیانیه به دنبال تغییر حکومت در جامعه با اتکاء به نیروهای خود این حکومت مانند ارتش و سپاه و همچنین نیروهای جنبش ملی - اسلامی است. و تمام هدفشان این است که این نیروها را به صف خود جلب کنند. در این راستا هر تاکیدی بر خواستههای

"حداکثری" جریان مشروطه خواه در بند و بست با جریانات ملی - اسلامی میتواند مساله ساز باشد. از این رو تاکیدی بر آینده بجز اینکه راس حکومت اسلامی باید برود، ندارند. راس حکومت اسلامی باید برود، اما ارتش و سپاه و دستگاه بوروکراسی آن باید بماند. راس حکومت اسلامی باید برود، اما مذهب و سیاستهای آن در این زمینه میتواند بماند. راس حکومت باید برود اما مناسبات اقتصادی حاکم بر جامعه باید بماند. ارزیابی این جریانات این است که راس حکومت اسلام برود، "هر چه پیش آمد خوش آمد". به همین اعتبار است که در گام اول مذاکره با ارتش و سپاه و ملی - اسلاميون به راحتی نشان میدهند که حاضر به عقب نشینی از بسیاری از مواضع تاکتونی خود هستند. دارند حسن نیت شان را به ارتش و سپاه و بسیج نشان میدهند.

پرسش: رضا پهلوی در انتهای پیام خود با اشاره به تجربه کشورهای بالتیک در اتصالشان به بازارهای جهانی میگوید: "هستند کشورهایی که با تعهد به شرایط صحیح و عادلانه، موفق به رشد سریع اقتصادی و بالا بردن سطح زندگی شهروندانشان شده‌اند. برای نمونه، بلافاصله پس از آزادی شوروی، دولت‌های بالتیک، رعایت پنج شرط را در دستور کارشان قرار دادند. به نظر شما اشاره او به کشورهای بالتیک برای چیست؟ آیا این یک تصویر از حکومتی است که او در نظر دارد بقدرت برساند؟

علی جوادی: اجازه دهید ابتدائاً به این نکته اشاره کنم که مردم کشورهای بلوک شرق در پس فروپاشی اردوی شرق به معنای واقعی کلمه "آزاد" نشدند. با شکل گیری حکومت شوروی ما شاهد توسعه يك نظام سرمایه داری دولتی و بوروکراتیک بودیم که به اسم "کمونیسم" بر این مردم حکومت میکرد. حکومتی خاکستری که آزادیهای فردی و سیاسی در آن جایی نداشت. این الگوی اقتصادی در رقابت با سرمایه داری آزاد در جهان غرب شکست خورد. رقابت و عنان گسیختگی سرمایه به جای دخالت دولت در تنظیم امور اقتصادی نشست. هر نوع حداقل رفاه اجتماعی از زیر پای جامعه خالی شد. اطلاق "آزادی" به این پروسه يك گزافه گویی بیش نیست. اما چرا کشورهای بالتیک؟ جامعه ایران در مرکز خاورمیانه و تخاصمات این منطقه قرار دارد. سرنوشت سرمایه در این جوامع تابعی از معادلات سیاسی موجود در این منطقه است. وجود مساله فلسطین، حضور گسترده جنبش اسلام سیاسی، کشمکش دول ارتجاعی منطقه بر سر هژمونی سیاسی از واقعیتهای است که سرنوشت اقتصاد و سرمایه را در این جوامع رقم میزنند. مجموعه این مسائل موقعیت متفاوتی را برای سرنوشت سرمایه در این منطقه در چشم انداز قرار میدهد. ایران و بسیاری از کشورهای این منطقه حوزه مناسبی برای صدور سرمایه و تکنولوژی پیشرفته نیستند. بدون حل مسائل پایه ای موجود در منطقه، از جمله مساله تاریخی فلسطین، ما شاهد انتگراسیون وسیع اقتصادی این جوامع در اقتصاد سرمایه داری جهانی نخواهیم بود.

اما چرا اقتصاد سرمایه داری؟ واقعیت مهم تر این است که سرمایه داری در ایران همانطور که بارها و بارها تاکید کرده ایم تنها میتواند بر مبنای "کار ارزان و کارگر خاموش" به توسعه و انکشاف بپردازد. ایران سوئیس نیست، ایران فرانسه نیست. سرمایه داری ایران ذاتاً استبدادی و متکی بر کار ارزان است.

پرسش: ارزیابی شما از برخورد نیروهای سیاسی اپوزیسیون به پیام رضا پهلوی چیست؟

ادامه در صفحه دهم



پیام رضا پهلوی: تکرار رویایی کهنه با پیامی "نوین"

جدال آلترناتیو راست و چپ جدی تر میشود

محمد آسگران

او با این حرفش میخواهد ایرانیگری و خاک و ایران پرستی را به جای انسانگرایی و تامین حقوق پایه ای شهروندان و قوانین مترقی و برابری طلبانه جایگزین کند. اما در هر حال این نوع بیان یک ترفند است که مخاطبی خاص دارد. میخواهد در پوشش ناسیونالیستی و خاک پرستی آنرا بیان کند که مردم عادی متوجه آن نشوند. آن مخاطب خاص بخش ناراضی حکومت و نیروهای مسلح و سرکوبگر است نه مردم. آن بخش از ناراضیان حکومت که هنوز در کنار و یا مدافع جمهوری اسلامی است. اما رضا پهلوی میخواهد همین واقعیت را از چشم شنونده و خواننده پنهان کند. در حقیقت اگر حرف تازه ای در این پیام باشد همین است که او تلاش میکند پیمان خود را با این بخش ببندد.

اینجا آقای پهلوی با تردستی و مرد رندی اولا میخواهد بگوید جمهوری اسلامی ایرانی نیست. یا به قول خود او و بقیه ناسیونالیستها، "جمهوری اسلامی اشغالگر" است! و باید "ایران را پس گرفت".

دوما گوینده وقتی میگوید باید ایران را پس بگیریم و یا بین جمهوری اسلامی و ایران یکی را انتخاب کنیم از یک فرض مسجل دارد حرف میزند. "ایران قبلا مال ما بود. اکنون دست کس دیگری است و باید آنرا پس بگیریم". این عین جمله آقای پهلوی است: "آیا راهی جز همکاری همدلانه برای بازپس گیری کشورمان از اهریمن می شناسید؟"

فرض او این است که جمهوری اسلامی ایران را از او غصب کرده و امروز شاهزاده می خواهد "ایران" را پس بگیرد. پیمان نوین او هم خطاب به کسانی است که جمهوری اسلامی "غاصب" را کمک کرده یا کمک میکنند و امروز ناراضی هستند و میتوانند بین ایران و جمهوری اسلامی یکی را انتخاب کنند. به همین دلیل به آنها میگوید به گذشته کسی کاری نداریم. یعنی شما هر جنایتی که انجام داده اید و در قتل عامهای دهه شصت تا کنون شریک حکومت بوده اید و حتی مجری این جنایت بوده اید کاری نداریم. شما هم به کارنامه پدر من و جنایتی که انجام داده است کاری نداشته باشید. پس حسابها را صفر میکند و پیمان نوین مینماید. "من به همه نیروهای سیاسی دموکراسی خواه فارغ از گذشته و گرایش سیاسی شان دست یاری دراز می کنم" این حرف خطاب به کسانی است که گذشته سیاه و غیر قابل دفاعی دارند. اصلاح طلبان و نیروهای سرکوبگر و خود رضا پهلوی و... از این جمله اند. بنابر این تیتر "انتخاب بین جمهوری اسلامی و ایران" هم فریب دهنده است و هم مخاطبین خاص دارد که رضا پهلوی میخواهد حقیقت آن را به مردم بگوید. مخاطبین این بخش از پیام او اساسا بخشی از جمهوری اسلامی است.

اولا جمهوری اسلامی و محمد رضا شاه و رضا شاه و پادشاهان قاجار و دیگر پادشاهان مستبد و ظالم در تاریخ ایران، همه ایرانی

به رویای کهنه بود. این پیام تا کنون مورد بحث و بررسی تعدادی از فعالین سیاسی قرار گرفته است. هر کدام از این بررسیها درست یا غلط به گوشه هایی از پیام رضا پهلوی پرداخته اند. من در این نوشته تلاش میکنم به آناتومی این پیام بپردازم و پیامدهای و شانس آلترناتیو چپ و راست در ایران را مورد بحث قرار بدهم. این کار را لازم میدانم زیرا تنها بیان اختلاف سیاسی و ایدئولوژیک ما با رضا پهلوی نیست که امروز باید برجسته شود بلکه باید نشان داد چرا امروز این پیام برای او لازم شده است؟ معانی سر راست و زمینی گفته های او چیست؟ و مخاطبان او چه کسانی هستند؟

اجازه بدهید به شکل کرنولوژی پیام جلو برویم. او در سر تیتر پیامش نوشته است امروز، روز انتخاب است. اولین سوال این است انتخاب بین چی؟ میان کی؟ ایشان به مخاطبین خود پاسخ میدهد "یا جمهوری اسلامی یا ایران" باید یکی را انتخاب کرد. اولین پاسخی که باید به این سوال داد این است که مردم انتخابشان را کرده اند. بنابر این مخاطب سوال این شازده را اول باید معلوم کرد. زیرا انتخاب مردم "نه" به جمهوری اسلامی است. تصور نمیکنم کسی این حقیقت را نداند.

سال ۹۶ و ۹۸ در ابعاد سراسری مردم این انتخاب را نه تنها در فکر و اندیشه و آرزو، بلکه با پای خود که به خیابان ریختند و گفتند "جمهوری اسلامی نمیخوایم نمیخوایم" نشان دادند. آقای رضا پهلوی هم حتما متوجه این انتخاب شده است. واضح است او هم مثل بقیه این انتخاب را دیده و شنیده است. آقای پهلوی وقتی که میگوید بین ایران و جمهوری اسلامی باید یکی را انتخاب کرد، دارد خاک به چشم مردم میپاشد. چون ایران یک کشور و جمهوری اسلامی یک حکومت در این کشور است. کشور انتخاب نمیخواهد مردم در این کشور نسل اندر نسل زندگی کرده و میکنند. بحث انتخاب ایران یک فریب در بطن خود دارد و همین را باید ابتدا روشن کنیم.

اولا این نوع انتخاب کردن بین دو آپشن غیر متجانس در حقیقت برای این منظور بکار گرفته میشود که اولا از حقوق پایه ای و خدشه ناپذیر مردم ایران چیزی نگویید. اگر نه، مردم در هیچ کشوری نمیتوانند انتخاب کنند کجا متولد بشوند تا امروز انتخاب کنند آن کشور را میخواهند یا نمیخواهند. تازه تعیین محل زندگی و انتخاب کردنش وقتی معنی میدهد که کسی بخواهد آن کشور را ترک کند و به کشور دیگری برود. در این حالت در مورد کشور دوم بحث انتخاب میتواند محلی از اعراب داشته باشد.

کارگر زندانی، زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

همین گفته فوق غیر مستقیم نشان میدهد که آقای پهلوی دو دهه اول حیات این رژیم، جمهوری اسلامی را اصلاح پذیر میدانسته است. به همین دلیل میگوید دو دهه اخیر به این نتیجه رسیده است که رژیم اصلاح پذیر نیست. این "دگر دیسی" در دو دهه دوم مورد اشاره رضا پهلوی به سرنوشت جنبش اصلاح رژیم مربوط است. زیرا آنها با پرچم اصلاح رژیم وارد میدان شدند و برای جمهوری اسلامی عمر خریدند. به مردم دروغ گفتند. جنایتکاران قبلی که نمونه خلخالها و خوئیها در میان آنها کم نبودند اصلاح طلب شدند و شکست خوردند. این تجربه شکست خورده درسی است که آقای رضا پهلوی به آن اشاره میکند و از آن نتیجه میگیرد که جمهوری اسلامی دیگر اصلاح پذیر نیست. خوب شد بالاخره شاهزاده هم متوجه شد این رژیم اسلامی اصلاح پذیر نیست. در نتیجه این شکست و این نتیجه گیری است که او به اصلاح طلبان میگوید بین "ایران و جمهوری اسلامی" یکی را انتخاب کنید. در واقع این فراخوانی به طیف اصلاح طلبان است که اگر راه اصلاح رژیم شکست خورده، پس بهتر است به راه "پس گرفتن ایران" وصل بشوند. در همین راستا او ارتش را کلا در جبهه "پس گرفتن ایران" و سپاه و بسیج هم فقط تعدادی از فرماندهانشان دزد و غیر خودی هستند بقیه برای حکومت آینده مورد نظر آقای پهلوی ضروری و وظائفشان حفظ تمامیت ارضی است.

مسئله تمامیت ارضی معمولا در دوره های بحرانی برای کشورهای مورد تعرض کشور خارجی یا در موقعیت تهدید از طرف یک نیروی خارجی مطرح میشود. اما در جبهه جریانات راست و ناسیونالیستهای ایران موضوع "تمامیت ارضی" یک بند ثابت و پرنسیب آنها در هر شرایطی محسوب میشود. این سیاست عملا باعث شده است که هر مخالفی را در دوره شاه و جمهوری اسلامی به بهانه خدشه وارد کردن به "تمامیت ارضی و امنیت ملی" سرکوب و منکوب کنند.

یک نکته دیگر در پیام رضا پهلوی ظاهرا تازه و حتی مورد استقبال بخشهایی از جریانات ناسیونالیست راست و بخشی از قومپرستان قرار گرفته است، این است که او نوشته است نه تنها "به دنبال کسب قدرت سیاسی نیست"، تاکید کرده است که "حکومت فردی و ساختار هر می قدرت در دنیای امروز، پاسخگوی نیازهای یک جامعه پیشرو و پویا نیست" حال سوال این است اگر او به دنبال قدرت سیاسی نیست و فقط از سر خیرخواهی و بذل و بخشش میخواهد جریانات سیاسی را حول سیاست خود برای "پس گرفتن ایران" متحد کند، چرا تا کنون از مقام ولیعهدی خودش کناره گیری نکرده و هنوز نه به اسم رضا پهلوی بلکه به اسم شاهزاده وارد سیاست میشود؟ اگر این منطق شازده و مدافعینش را بپذیریم باید بقیه آحاد مردم هم که مادر یا پدرشان شغلی داشته است مثلا دکتر و مهندس زاده و کارگر زاده و فیلسوف زاده و... خطاب شوند.

آیا این اقتدار است یا دون شان انسان؟ اما مردم متمدن و مدرن این دوره اسم واقعی خود را برای خطاب کردنشان کافی میدانند. علاوه بر این چرا این شازده تا کنون یک کلمه در مورد محکوم کردن حکومت دیکتاتوری پدر و پدر بزرگش لب نگشوده است؟ مگر میشود تاریخ را نادیده گرفت. اگر او میخواهد تاریخ را نادیده بگیرد پس چرا هر آن از دوره پهلویها حرف میزند از افتخارات آنها میگوید؟ چرا همچنان بند نافش را با این خانواده و سیستم حکومتی آنها حفظ کرده و خود را ادامه دهنده راه آنها معرفی میکند؟ اگر

بوده اند و مردم ساکن این کشور هم ایرانی بوده اند. پس ایرانی بودن نه اقتدار است و نه بار منفی دارد. انتخابی هم نیست هر کس در هر جایی متولد بشود در عرف و قوانین بین المللی ساکن و شهروند آن کشور محسوب میشود.

ما ساکنان این کره زمین بدون اینکه نقشی در خط کشی مرزها داشته باشیم در یک جغرافیا متولد شده و ساکن آن کشور خاص شده ایم و هستیم. ایران هم مثل هر کشور دیگری اسلامی و مذهبی و ناسیونالیست و لیبرال و سرمایه دار و کارگر و زن و مرد و کودک و... دارد. همین ایران در تاریخ خود پادشاهان جانی و آخوندهای مرتجع و فریبکاران و خونخوار و ظالمان و مستبدان و قاتلان زیادی داشته است. همچنانکه ترکیه و پاکستان و آمریکا و آلمان و عراق و عربستان و... همگی اینطور بوده اند. پس ایران نه تافته جدا بافته ای است نه در این سطح بحث چیزی کم و زیاد از بقیه کشورهای جهان دارد. در همه کشورها این روند در یک بعد کلی و تاریخی مثل هم یا شبیه به هم پیش رفته است. آنچه در ایران سال ۱۳۵۷ اتفاق افتاد که طی آن یک انقلاب مشروع علیه دیکتاتوری پهلوی را سرکوب کردند و یک جریان سیاه اسلامی را بر سرنوشت این جامعه حاکم کردند، این یک استثنا در تاریخ بشر است و راه پایان دادن به این کابوس، سرنگونی حکومت اسلامی و نه "گذر" از آن است.

یک بخش دیگر این پیام با بیان این جملات که نمیخواهد ببیند کولبر کرد کشته میشود و بچه بلوچ در کپر درس میخواند و... خطابش به نیروهای قومپرست است نه مردمان ساکن این مناطق. او میخواهد قومپرستان و اصلاح طلبان حکومتی و خارج حکومت و ناسیونالیستهای ایرانی را زیر یک چتر گرد هم بیاورد. اگر نه میتوانست مثل آدم متمدن قرن ۲۱ م بگوید حقوق شهروندی مساوی برای همه شهروندان ایران و جدایی مذهب از دولت و قانون و آموزش و پرورش و اداره جامعه بوسیله ارگانهای منتخب مردم. و بالاخره کشور ایران بعد از جمهوری اسلامی زبان و دین رسمی ندارد. مردم از میان زبانهای رایج در این کشور یک زبان اداری و آموزشی انتخاب میکنند و بقیه زبانها هم به علاقمندان آموزش داده میشوند و هیچ تبعیضی در این مورد قابل قبول نیست و... اما آقای پهلوی اینها را نمیگوید به کولبر کرد و بچه کپر نشین بلوچ ترحم میکند و دور از جانش نمیخواهد آنها ببیند. خیلی ممنون اگر همین مردم کردستان در فردای بعد از جمهوری اسلامی در یک فراندوم آزاد به جدایی رای دادند شما چکار خواهید کرد. پاسخ رضا پهلوی روشن است ارتش و نیروهای مسلح برای "حفظ امنیت ملی و تمامیت ارضی و منافع ملی" لشکر کشی میکنند. زیرا آماده هستند و وظیفه آنها را حفظ تمامیت ارضی تعیین کرده است! آیا روشن نیست که دلسوزی شما پوچ و دروغین است؟

او در ادامه پیامش نوشته است: "درسی را که در بیش از دو دهه گذشته گرفته ایم، و امروز خوشبینترین افراد هم به آن معترفند مرور کنیم: این نظام، اصلاح پذیر نیست!"

نه به شکنجه، نه به اعدام، نه به جمهوری اسلامی!

شکل جمهوری پارلمانی و سلطنت مشروطه پارلمانی و جمهوری شورایی کدام یک مورد نظر ایشان است؟ در این مورد بر خلاف او همه جریانات و شخصیت‌های سیاسی ایران ترجیح و آلترناتیو حکومتی مورد نظر خود را اعلام کرده اند. لاقلاً در حرف می‌گویند ترجیح خود را به انتخاب مردم موقوف می‌کنند. اما آقای پهلوی ترجیح خود را اعلام نمی‌کند. نمی‌گوید مدافع کدام شکل حکومت است. اما همه مردم میدانند او یک سلطنت طلب است و به قسم خود به عنوان ولیعهد پادشاه سرنگون شده ایران همچنان وفادار است. او دوست دارد در وسط یک جوی بایستد و فعلاً از دو طرف بخورد.

همین یک مورد ریاکاری و کلاه برداری او را نشان میدهد. ایشان در ادامه اعلام می‌کنند: "ما امروز نه تنها می‌دانیم چه نمی‌خواهیم بلکه به روشنی می‌دانیم که چه می‌خواهیم: یک ساختار سیاسی پایدار مبتنی بر اراده مردم که در آن، قدرت در خدمت مردم و مدافع منافع ملی باشد، نه در انحصار گروهی خاص." همچنانکه میبینید کسی که در پی کسب قدرت سیاسی نبود اینجا به صراحت اعلام میکند هم میدانند چه نمی‌خواهد و هم میدانند چه میخواهد. اما آنچه را که میخواهد باز هم ناروشن و در سطح کلی گویی رها کرده است. او می‌گوید یک ساختار سیاسی... سوال این است کدام "ساختار سیاسی" مورد نظر ایشان است که بروشنی میدانند چی میخواهد؟ این ساختار سیاسی که "در خدمت مردم است خود مردم در آن چه نقشی بجز رای دادن دارند؟ هر دانشجوی سال اول علوم سیاسی میدانند ساختار سیاسی مبتنی بر اراده مردم، فقط با دخالت مستقیم همه شهروندان در نقش قانون گذار و مجری قانون ممکن و عملی است. در غیر اینصورت آن حکومت مبتنی بر اراده مردم نیست. اگر اینطور است آقای رضا پهلوی رسماً اعلام کند که نه تنها حکومت سلطنت را بی اعتبار میدانند بلکه مدافع حکومت شورایی با دخالت مستقیم همه شهروندان است. تا وقتی که اینرا نگفته است ادعای ساختار حاکمیت، مبنی بر اراده مردم فقط بازی با کلمات برای کلاهبرداری سیاسی است.

در پیام رضا پهلوی آمده است که: "... رسیدن به آزادی و رفاه تنها با تلاش تکتک ما و قبول این مسئولیت میهنی میسر است. این مسئولیت بر دوش یک فرد، یک گروه یا یک جریان نیست بلکه بر دوش همه ماست." آزادی و رفاه کلمات و شعارهایی است که هیچوقت در ادبیات جریانات راست از جمله در ادبیات آقای پهلوی جایی نداشته است. اکنون که تا این حد عقب نشسته و آنرا پذیرفته است باید پرسید این آزادی و رفاه مورد نظر شما از کدام طریق اجرا و عملی میشود. ضامن راستی انگاری یا راستی آزمایی این ادعا چیست؟ آقای پهلوی و کل جریانات راست باید بدانند برای تضمین آزادی فقط یک مکانیسم وجود دارد آنهم دخالت مستقیم شهروندان و سازمان پیدا کردن در شوراها است. شهروندانی که از طریق شوراها خود هم قانونگذار و هم مجری قانون هستند تنها ضامن برقرار آزادی هستند. آقای پهلوی تا به امروز از این ارگان اعمال حاکمیت مستقیم مردم یک کلمه نگفته است.

علاوه بر این آزادی و رفاه بدون برابری و برخوردار شدن شهروندان از حقوق برابر در استفاده از نعمات زندگی غیر ممکن است. بدون قبول برابری شعار آزادی و رفاه اگر یک اتوپی نباشد یک کلاهبرداری سیاسی و بازی با کلمات است. وقتی از برابری حرف میزنیم یعنی همه شهروندان حق دارند و باید در استفاده از نعمات مادی و معنوی جامعه حقوقی برابر داشته باشند. یعنی از

حکومت فردی بد است چرا تا کنون یک کلمه در مورد حکومت دیکتاتوری و سیاه پرش چیزی نگفته است. در این جمله فوق ظاهراً آقای پهلوی مدعی است که مخالف حکومت هرمی است. اگر اینطور است حکومت غیر هرمی بجز حکومت شورایی و دخالت مستقیم مردم در اداره جامعه کدام حکومت غیر هرمی را مد نظر دارد؟ آیا حکومت غیر هرمی دیگری هم وجود دارد؟ واقعا باید باور کنیم که او حکومت "مشروطه پارلمانی پادشاهی" که نه تنها هرمی بلکه دیکتاتوری هم هست کنار گذاشته است؟ اگر چنین است چرا اینرا به صراحت بیان نمی‌کنند که سیستم پارلمانی پادشاهی به درد ایران نمی‌خورد؟ برخلاف این ادعا که او گویا به دنبال کسب قدرت سیاسی نیست و حکومت هرمی را هم نمی‌پسندد، یک فرد سیاسی که همیشه مدافع سیستم پارلمانی مشروطه سلطنتی بوده است در قدم اول باید سیستم پادشاهی که تا کنون مورد نظرش بوده را رد کند. آنرا بی اعتبار اعلام کند، تا مردم باورش کنند که او به دنبال احیای سلطنت نیست. رضا پهلوی این کار را نمی‌کند اما متوجه شده است که سلطنت احیا شدنی نیست. در عین حال نمی‌خواهد ساواکیهای مدافع سلطنت و فالانژهای مدافع دیکتاتوری سلطنتی پدر و پدر بزرگش را هم از خودش دور کند. وسط دو صندلی ایستاده است که هر دو طرف یعنی ناسیونالیستهای مخالف سلطنت و سلطنت طلبان دو آتش را در تاریکی نگهدارد. این ریاکاری و این الوقت بودن خاصیت همه سیاستمداران بورژوا است.

کسی که ظاهراً در پی قدرت سیاسی نیست آلترناتیو حکومتی دارد و آلترناتیو مورد نظرش را چنین توضیح میدهد: "تنها آلترناتیو مقبول، حاکمیت مردم ایران است! نظامی که در آن، قانون برآمده از رای آزاد مردم، بالاترین مرجع حکومت است."

همین جمله تمام ادعای قبلی او مبنی بر اینکه در پی کسب قدرت سیاسی نیست را پوچ میکند. کسی که چند جمله بالاتر مدعی بود در پی کسب قدرت سیاسی نیست اینجا آلترناتیو حکومتی ارائه میدهد. خارج از ادعای دروغین قبلی، آقای رضا پهلوی مانند هر شهروند دیگری حق دارد در سیاست دخالت کند و آلترناتیو خودش را اعلام کند و انتخاب را به رای مردم محول کند. اما این آقا رضا بدجوری در محصه گیر کرده است. هم کسب قدرت سیاسی را رد میکند! هم آلترناتیو برای نوع حکومت اعلام میکند! هم فردی سیاسی است هم خود را شخصی فرا سیاست و "نماد اتحاد" میدانند! حال اگر سوال کنیم شکل این حکومت مورد نظر شما آقای "نماد اتحاد!" کدام یک از این سه شکل شناخته شده (جمهوری پارلمانی یا پادشاهی پارلمانی و یا شورایی و حاکمیت مستقیم مردم) است؟ پاسخ خواهید شنید مردم اینرا تعیین میکنند.

آقای رضا پهلوی که ظاهراً پذیرفته است مردم رعیت نیستند که شاه بخواهند در حرف حاکمیت را از آن مردم میدانند. بسیار خوب می‌پذیریم که ایشان مدرن و متمدن شده اند و مثل پدر و پدر بزرگش مردم را تابع و رعیت فرض نمی‌کنند. حالا برای نشان دادن صداقت خودش لازم است بگوید از میان سه

نیست و قدرت سیاسی هم نمیخواهد پس در حکومت اکثریت مورد نظر او اقلیت حقوقش پایمال نمیشود؟! این تناقضات آقای پهلوی از بیسوادیش نیست از بی پرنسیبی اش است. او به زبان بی زبانی میگوید شما به پیمان مورد نظر من عمل کنید ایران را به من بازگردانید. چون من فراسیاسی هستم و قدرت سیاسی نمیخواهم همین ایران برایم کافی است. چیزی بیش از این نمیخواهم!

او برای اطمینان دادن به سرمایه داران و قدرتهای جهانی سرمایه اعلام کرده است: رقتبار بودن امنیت کارگر و سرمایه‌گذار (دقت کنید نه سرمایه دار) و سیر قهقرایی تولید و قدرت خرید در ایران امروز بر همه آشکار است... از فقر و ظلم، ساده‌تر از آن است که می‌انگارید... با جلب سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی، تکنولوژی و مدیریت مدرن را به کشور... استعدادهای ایرانی را که شهره‌ی جهان هستند،... شکوفایی اقتصاد، تولید و درآمدها... بالا می‌رود.

در این چند جمله آخر کارگر و سرمایه‌گذار یا همان "کار آفرین" مورد نظر جمهوری اسلامی و نه سرمایه دار و صاحب سرمایه که تمام وسایل تولید و محصول تولید را در اختیار دارد، مثل کارگر و همراه با کارگر! "با فقر و ناامیدی و سیر قهقرایی" مواجه شده‌اند. این فرشته نجات با این پیمان مردم با هم نه پیمان رضا پهلوی با بقیه آماده است که هر دو را نجات بدهد. حالا که سرمایه دار و کارگر همسرنوشت شده‌اند و هر دو سیر قهقرایی بودن زندگیشان اعلام شده است پس باید امید وار باشند وقتی آقای رضا پهلوی "ایران را از اشغالگران غیر ایرانی" پس گرفت، سرنوشت این دو (کارگر و سرمایه‌گذار) بهبود پیدا کند. چون از نظر آقای پهلوی این دو همسرنوشت هستند. با سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی او میتواند هر دو را راضی کند و بهتر از امروز زندگی کنند. کارگر با دستمزد ارزان اما "سرمایه‌گذار" قول میدهد سر ماه دستمزد را پرداخت کند و سرمایه‌گذار بیچاره هم میتواند زحمت کارآفرینی را به جان بخرد. این آن بهشت رویایی است که کارگر ایرانی باید برایش جانفشانی کند و ایران آقای پهلوی را به او بازگرداند. در عوض ایشان سرمایه‌گذاران را به ایجاد شغل و پرداخت به موقع دستمزد متعهد میکند. معنی اصلی این پیام همین پاراگراف آخر است. آقای رضا پهلوی با هزار ترفند و پیچ و خم و قمیش آمدن، نهایتاً آنرا تحویل خواننده و بیننده داده است. بالاخره یکی دیگر پیدا شد بگوید "خدا خودش هم کارگر است".

در بخش بعدی این نوشته به نکات زیر خواهم پرداخت: چرا جدال آلترناتیو راست و چپ جدیتر و محوری تر میشوند؟ آیا این تلاش نیروهای راست ناسیونالیستهای پروغرب شانس موفقیت دارد؟ روندهایی احتمالی آتی و شانس آلترناتیو چپ و راست در ایران کدام است؟

امکانات برابر برخوردار باشند. واضح است که هیچکدام از این ملزومات برای ادعای آزادی و رفاه در گفتار و پیشینه جریانات راست دیده نشده و عکس آن گفته و عمل کرده‌اند.

در ادامه او خطابه ای دارد که جای تامل بیشتری است: امروز تک‌تک شما باید به این پرسش حیاتی در قلب خود پاسخ دهید که کجای این خطکشی روشن ایستاده‌اید؟... طرف جمهوری اسلامی یا طرف ایران؟ برای نجات ایران، حاضر به انجام چه کاری هستید؟

اگر مخاطب این گفته مردم ایران هستند و چنین وانمود کرده است با مردم حرف میزند. باید گفت آقای پهلوی شما دیر رسیده‌اید. مردم سالها است که خط‌کشی خود را کرده‌اند. سالها است که علیه جمهوری اسلامی فداکاری و جانفشانی کرده‌اند. شما بگو کجا ایستاده‌اید؟ مگر تعداد کشته‌ها و تعداد زندانیان و اعدامیان را نشنیده‌اید؟ اگر مردم در مقابل این رژیم آدمکش تا کنون بیش از صد هزار اعدامی داده و صدها هزار به زندان رفته و شکنجه دیده‌اند مخاطب شما هستند گستاخی بیش از حدی از خود نشان داده‌اید. این مردم فقط در دهه شصت همان دهه اول حاکمیت جمهوری اسلامی که شما هنوز آنرا اصلاح پذیر میدانستید چند ده هزار نفرشان در خیابان و چند هزار نفرشان در زندانهای رژیم اسلامی قتل عام شدند.

بخش قابل توجهی از همین مردم حتی یک روز اصلاح طلب بودن این رژیم را باور نکردند. همان یک ماه اول بعد از قدرتگیری خمینی زنان در روز هشت مارس سال ۵۷ در ابعاد هزاران نفره به خیابان آمدند و علیه قانونی شدن حجاب اسلامی فریاد زدند. در سال ۷۸ و ۸۸ و ۹۶ و ۹۸ همه دیدند که مردم در ابعاد دهها هزار نفره به خیابان آمدند و اعلام کردند جمهوری اسلامی نمیخواهند. سه روز آبان ماه سال ۱۳۹۸ بیش از ۱۵۰۰ نفرشان در خیابان قتل عام شد. همین امروز مرتب شاهد اخبار اعتراض و اعتصاب دهها مرکز کارگری هستیم که خبر اعتصاب کارگران در ۱۲ استان ایران سر تیترا اخبار شد. آیا هنوز متوجه نشده‌اید که مردم نه طرف رژیم بلکه تماماً در مقابل رژیم قرار گرفته‌اند؟ آیا نشنیده‌اید که مردم با صدای رسا فریاد زدند "مرگ بر ستمگر چه شاه باشد چه رهبر" اگر منظور آقای پهلوی دوم خردادیها و اصلاح طلبان حکومت و ارگانهای نظامی سرکوبگر (ارتش و سپاه و بسیج) است باید همین را با صراحت بگویند. این مردم نیستند که باید پاسخ این سوال را بدهند زیرا پاسخ مردم روشن است. این شما و دیگر جریانات راست پروغرب هستید باید پاسخ دهید آیا همچنان میخواهید چشم به انتظار رحمت ترامپ و دولتهای مرتجع منطقه باشید یا مثل یک جریان متمدن سیاسی حزب سیاسی خود را درست میکنید و آلترناتیو سیاسی و حکومتی خود را به قضاوت مردم میگذارید؟

در بخش پایانی پیام رضا پهلوی آمده است: "پیمان نوینی که در آغاز از آن سخن گفتم، عهدی است بین همه‌ی مردم." پس معلوم شد آقای پهلوی یک طرف این پیمان نیست. این پیمانی بین مردم است. او فردی فرا سیاسی است که مدعی شده به دنبال قدرت سیاسی نیست. اما آلترناتیو دارد. چون سیاسی

kanoonmabahe@gmail.com

کمونسم کارگری جنبش
انتخاباتی است که با حضور
سرمایه داری و طبقه کارگر
مردی شکل گرفت و عام ترین و
عمیق ترین شکل انضاد و اعتراض
طبقه کارگر به نظام سرمایه
داری و مصالحه آن را نمایندگی
میکند.

اهداف و برنامه عملی این جنبش
در نقد مارکسیستی بنیادهای
جامعه سرمایه داری معاصر.
بخوانی آخرین مدرن ترین و
پیشرفته ترین شکل جامعه
طبقه‌ای، مبنی است.

کانون مباحث کمونسم کارگری

kanoonmabahe@gmail.com



برنامه یک دی‌ای بهتر



یک دنیای بهتر برای همه و در راس آن برای کودکان!

۱۶ مهرماه روز جهانی کودک

پدرام نواندیش

من و دیگر کودکان دست بردارد. خود به آماري که ارائه شده است نگاه کنید:

وحید شریفی، کودک ۱۳ ساله فال فروش هنگام عبور از خیابان بر اثر تصادف جان باخت و در حالی که فال هایش بر سطح خیابان پراکنده شده بود، اما وحید کوچولو دیگر جانی در کالبد برای جمع کردنش نداشت. غروب یکشنبه ۲۴ اردیبهشت نیز کارگری که سن اش را ۱۶ ساله اعلام کردند، در خیابان جنت آباد، لاله غربی، زیر آوار ساختمانی ماند و جان خود را از دست داد.

جدای از سال تحصیلی جدید که تحت تاثیر بیماری کرونا، آمار دقیقی از راه یافتگان به مدارس در دست نیست اما در ابتدای سال تحصیلی گذشته، مرکز اطلاعات آمار رژیم اسلامی، جمعیت دانش آموزی را که در کلاسهای درس حاضر شدند را دوازده میلیون و سیصد هزار نفر اعلام کرد، در حالی که این مرکز، جمعیت دانش آموز ایران را پیش از این نوزده میلیون و چهارصد و سی و پنج هزار نفر اعلام کرده بود. به این ترتیب جمعیت دانش آموزی را که از تحصیل باز ماندند، هفت میلیون و یکصد و سی و پنج هزار نفر، یعنی حدود ۳۷ درصد دانش آموزانی بود که خود مرکز اطلاعات آمار رژیم آن را ارائه داده بود. به این جمعیت بایستی کودکان محروم از تحصیلی را که در آمار دانش آموزی این مرکز محاسبه نگردیده و ارگانهای به اصطلاح حمایت از کودکان داخل در رژیم آن را عنوان کرده اند افزود تا به تعداد ده میلیون و ششصد و سی و پنج هزار نفر دست یافت که این میزان برابر بیش از نیمی از جمعیت دانش آموزان در حال حاضر ایران است.

این دانش آموزان مشغول به تحصیل در مدارس ایران در مقاطع دبستان، راهنمایی و دبیرستان به گفته مرکز اطلاعات آمار رژیم، بین ۷ تا ۱۹ سال است. علاوه بر آن، جمعیت کودکان کار افغانستانی که در هیچ گروه آماری محسوب نگردیده را باید افزود. اگر این میلیونها کودک سر کلاس های درس حاضر نیستند، و به جنب و جوش های شاد کودکانه و تفریحات نوجوانی مشغول نمی باشند، بایستی رد آنان را در چه جایی به غیر از زیر آوار ساختمان، “که فقط یک نمونه از خبر آن منتشر شده است” و یا در کنار کوره یزخانه ها و یا در دخمه های قالی بافی یافت؟ در چه جایی به غیر از سر چهار راهها و در میان عبور و مرور اتومبیل ها در حالی که شاخه ای گل و یا برگه های فال به دست دارند یافت؟

کودکان کار، به عنوان نیروی ارزان کار همزاد این دنیای وارونه ای است که نوکیسه های بورژوازی اسلامی در ایران نه تنها درصدد بهتر شدن زندگی آنان نبوده و نیستند، بلکه قانونی کردن استثمار کودکان همواره مد نظر این جانیان بوده است. شرایطی که خود دنیای بورژوازی هر روز آن را خلق می کند و کودکان را به جای تحصیل و نشاط کودکانه، روانه بازارهای بردگی و کار می کند. تا این سیستم اقتصادی نابرابر وجود دارد، تا زمانی که مالکیت



اسم را برای چه می خواهید؟ ملیتم را برای چه می پرسید و زبانم را؟ مگر فرقی میکند؟

خود نیز نمی دانم نام چیست و در کجای این دنیای بی رحم و پر از تفاوت به دنیا آمده ام. کسی با زبان مهربانی با من حرف نزده است که بدانم با چه زبانی حرف میزنم. شاید خواهر کوچکترم در جای دیگری آرمیده است. می دانم او نیز چون من گرسنه است. بسترش زمین است و بالاپوشش آسمان. شاید خدا می خواهد من و خواهرم گرسنه باشیم. چون کسانی که از کنار من می گذرند، بچه هایشان را که به من نزدیک میشوند؛ به طرف خود کشیده و میگویند “کار خدا است!” بیا برویم.

از خوابیدن خسته شده ام. دلم می خواهد مادر دستم را بگیرد و پدر خواهر کوچکم را به آغوش کشد. غضب خدا شامل پدر و مادرمان هم شده، چرا که پدر بیکار است و سرگردان در پی لقمه ای نان.

گاهی شهرداری من و خواهرم را میاندازد پشت ماشین و آنگاه مادر است که پشت سر ما شیون میکند. آخر شهرداری میگوید ما چهره شهر را به هم ریخته ایم و دست آخر میبرد اطراف را میسازد. من فکر می کنم شهرداری مامور خدا باشد، چون همیشه تسبیح در دست دارند و صلوات می دهند. یک شب خواب دیدم کیفی قشنگ در دستم دارم و به همراه بچه های دیگر به مدرسه رفته ام. نمیدانید چه کفشهای قشنگی پوشیده بودم. خاک کفشهایم را با دست پاک میکردم. اما اون فقط یک خواب بود. خواهرم میگوید یک شب خواب دیده که پدر برایش یک عروسک خریده است. بیچاره خواهرم که از این خوابهای عجیب و غریب میبیند! نمیدانم چرا خدا فقط می خواهد من و خواهرم اینطور باشیم؟ مگر من و کودکان دیگر چه فرقی با هم داریم؟

میگویند ۱۶ مهر ماه، گرمی داشت روز من است. روز جهانی کودک! روزی که باید من و کسانی چون من روی شادی را به خود ببینیم. میگویند که دنیا باید از اذیت و آزار

زنده باد جنبش مجامع عمومی کارگران!

خصوصی بر ابزار تولید اجتماعی و کار مزدی بر سر نوشت میلیاردها انسان حاکم است، کار کودکان همواره به عنوان ارزان ترین نیروی کار، مورد استثمار سرمایه داران قرار میگیرد.

چه تعداد از کسانی چون من از یک تب ۲ ساعته هنوز هم میمیرند؟ چه تعداد از کسانی چون من در شبهای سرد در خیابانها از زور سرما جان میسپارند و هرگز روی مدرسه را نخواهند دید؟ کودکان گرسنه ای که رنگ صبح را هرگز نخواهند دید... تعداد کشته های کودکان در جنگ های اخیر را به ارقام در آورید. بماند اون تعدادی که قطع عضو شده و برای همیشه لذت زندگی شاد را به گور خواهند برد. مگر آدم بزرگها نمیتوانند کار کنند که کودکان را به کار میکشند؟ مگر آدم بزرگهایی که بیکارند کم هستند که حتی دنبال کار میگردند ولی به اون ها کار نمیدهند؟ چرا باید کودکان کار کنند؟ اون هم با شرایط خیلی سخت و پول های کم! کودکانی که شرایط سخت کاری شادابی و نشاط را برای همیشه از آنان میگیرد و موجب عدم رشد جسمی و حتی آسیب های جدی به آنان میشود. کارهایی همچون خشت زنی در زیر آفتاب داغ و یا سرمای شدید، آدم بزرگ ها را از پای می اندازد چه برسد به جسم های نحیف و همیشه گرسنه کودکان کار.

براستی مگر این جنایت نیست؟ مگر این جنایت نیست که دختر ۹ ساله ای را به خاطر این که پدرش فقر و بی پناهی کمرش را تا زده است به ازدواج مردی ۵۰ ساله در می آورند؟ شقاوت و بی رحمی تا به کجاست که خود کرده های این جامعه را به پای موجودی موهوم به نام خدا میگذارند و میگویند خدا خواسته است! پس چرا وقتی که در وضعیت بحران اقتصادی قرار میگیرید نمیگویید که خدا خواسته است و همه را به پای کارگران میگذارید و آنان را اخراج میکنید؟ چرا وقتی کارگران تصمیم میگیرند که بساط شما را برچینند و خود حکومتشان را تشکیل دهند نمیگویید خدا خواسته است؟

نژاد پرستانه ما را از تحصیل در مدارس تحت عنوان کودک افغان و کودک کار، محروم می کنید، ما کودکان را هر روز میکشید. چون حاکمیت تان این را میخواهد. نظامتان این را میخواهد. شیره جسم و جان پدرانمان را در کارخانه ها و مزارع صنعتی میکشید و کودکانشان را نیز راحت نمیگذارید. این ارتش کار را برای ادامه حیاتتان الزامی میدانید. اما یادتان باشد من همیشه خفته نیستم. من همیشه کودک نخواهم ماند. میخواهید بدانید؟ یک نگاه به پدرانمان در کارخانه های کشت و صنعت نیشکر هفت تپه، کارخانه های نساجی کردستان، لاستیک البرز، کارخانجات ایران خودرو، معان سنگ آهن بافق و غیره بیاندازید و آینده را پیش بینی کنید. مطمئن باشید بشریت مترقی دیگر نخواهد گذاشت شما اینگونه به ستم علیه کودکان ادامه دهید. این اردو حرکتی را آغاز نموده است که به یک دنیای بهتر برای همه و در راس آن کودکان منجر خواهد شد. ۱۶ مهر ماه روز جهانی کودک مبارک! *

ادامه مطلب علی جوادی تحت عنوان پیمان نوین پروژه ای که

آیا میتوانید این برخوردها را دسته بندی کنید؟

علی جوادی: برخورد نیروهای سیاسی را میتوان بر مبنای جناح بندی جنبش اجتماعی که به آن تعلق دارند، دسته بندی کرد. در طیف جریانات راست پروغربی، ما یک رگه ویژه را مشاهده میکنیم. چرا رضا پهلوی نقش "رهبر سیاسی" را عهده دار نمیشود؟ چرا به "وظایف" تاریخی خود عمل نمیکند؟ "ما آماده ایم" که رهبری سیاسی ایشان را بپذیریم. در این طیف مساله "رهبری سیاسی" است. مساله شان این است که چگونه بر تفرقه و پراکندگی موجود در صفوفشان پایان دهند. برخی امید و توهم شان را به "شاهزاده" گره زده اند. اما تلاشهای تاکتونی شان جملگی چیزی جز شکست نبوده است. شورای ملی ایرانیان، شکست خورد. ققنوس به پرواز در نیامده خود به خاکستر تبدیل شد. شورای مدیریت گذار در يك سالگی به فکر تعمیر چرخهایش افتاده است. دولت در تبعید از نطفه خارج نشده در اثر کشمکش های درونی خود عملا سقط جنین شد. چه امیدی به آینده این پروژه است؟ پاسخ روشن است. واقعیت این است که اپوزیسیون راست جامعه به سادگی قادر به جمع کردن صفوف خود نیست. چسب لازم برای در کنار هم قرار دادنشان در دست نیرویی در خارج این جنبش است. رضا پهلوی و تاریخ اش عملا پاشنه آشیلشان است. امیدشان به دول غربی و مشخصا آمریکا و متحدین منطقه ای اش است. اما این نیرو در حال حاضر به دنبال "اصلاح رفتار" رژیم اسلامی است. نتیجتا تا اطلاع ثانوی منتظر الخدمتند.

در صفوف نیروهای جنبش ملی - اسلامی ما شاهد دو برخورد بودیم. يك جناح به استقبال این بیانیه رفت. غرولندهای کردند، اما از کلیات آن دفاع کردند. جناح دیگر برخوردی کم و بیش انتقادی داشت. به کمبودهای این بیانیه اشاره کردند. به اینکه چرا قید سلطنت را نزده است. چرا به حقوق بشر اشاره نکرده است. معضل شان این است که به چه قیمتی پای این توافقنامه و پروژه های مشابه بروند. چانه زنی در بالا اساس مناسباتشان در حال حاضر است.

اما در اردوی مقابل، اردوی کمونیسم و کارگر، علیرغم تنوع آراء، ما شاهد يك مرزبندی قاطع و روشن با چنین تلاشهایی بودیم. تلاش برای شکل دادن به رهبری تحولات سیاسی از فرای سر جامعه و مبارزات جاری در محور این انتقادات قرار دارد. برای ما که شاهدان زنده پروژه حقه کردن خمینی و شرکاء به جامعه ای تشنه آزادی و برابری و عدالت اجتماعی بودیم، تکرار این پروسه ها عمیقاً آشنا و در عین حال مضحك است.

سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است!



اساس برنامه کمونیستی ما پابرجا مانده است!

منصور حکمت

مارکسیستی جاری در اروپای غربی و از آن مهمتر محصول یک بازخوانی مستقیم آثار خود مارکس و لنین بودیم. فکر میکنم هیچکس اصول اعتقادی اصلی خود در زندگی را، مثل اعتقاد به برابری و آزادی انسانها، اعتقاد به ضرورت ایجاد یک جامعه انسانی و عادلانه و غیره را ابتدا بساکن از کتاب و مطالعه بدست نیاورد. اما تفسیری که هر کس بر اصول اعتقادی خودش و مقولاتی مثل همین برابری و آزادی و غیره میگذارد، دیگر محصول مکاتب و گرایشات و سنتهای فکری و سیاسی جاری در جامعه است. ما هم تفسیر آزادی خواهی و مساوات طلبی مان را مستقیماً از مارکس و لنین گرفتیم و نه از مجرای یک انتقال تدریجی از امام حسین به مائو و یا از مصدق به چه گوارا. تاریخ سیاسی معاصر ایران منشاء اندیشه سیاسی و یا رادیکالیزاسیون ما نبود. لاجرم انقلاب ۵۷ هم با همه اهمیتش نمیتوانست، شاید بر خلاف تجربه برخی فعالین کمونیست دیگر، منشاء تحولی در اعتقادات بنیادی و جهان نگرایی ما باشد. ۱۶ سال قبل ما به عنوان یک عده مارکسیست دو آتشه پا به انقلاب گذاشتیم. امروز، بعد از این همه سال و این رویدادهای مهم در ایران و جهان، وقتی نگاه میکنم خودم را مارکسیست پافشارتر و بی تحفیف تری میبینم. اتکاء و اعتماد به مارکسیسم و صحت تحلیل و متدش و به ارزشش در مبارزه برای سعادت بشر به مراتب بیشتر شده است. اگر انقلاب ۵۷ سهمی از این لحاظ داشت این بود که کمک کرد تفاوتهای سیاسی و فکری خود را با خطوط دیگر و تعابیر دیگر بهتر درک و بیان کنیم.

البته از نظر سیاسی و عملی، آموزشهای تجربه انقلاب ۵۷ غیر قابل انکار است. انقلاب همه را به معنی واقعی کلمه وارد عالم سیاست کرد. خیلی مفاهیم و مقولات تجربیدی، مثل دولت، انقلاب، حزب، طبقه، بحران، رفوم، راست، چپ و غیره برای توده وسیع فعالین سیاسی آن دوره بطور زنده و ملموسی معنی شد. بنظر من انقلاب ۵۷، علیرغم عاقبت سیاسی تلخش، کل جامعه و نیروهای سیاسی آن را وارد فاز جدیدی از پختگی و بلوغ کرد. و این فقط منحصر به چپ ها نبود. من این را بویژه در حرکت خودمان هم مشاهده میکنم. تا آنجا که به برنامه ما برای جامعه برمیگردد میتوانم بگویم اساس کمونیستی برنامه ما پابرجا مانده است، اما ابعاد مختلف و جزئیات آن به تناسب اوضاع و عمیق تر شدن نگرش سیاسی جنبش ما دقیقتر و جامع تر شده است. مقایسه اصول برنامه اتحاد مبارزان کمونیست در سال ۶۰ و برنامه حزب کمونیست، چندی بعد از آن، با برنامه امروز حزب کمونیست کارگری که همین روزها منتشر میشود این را بخوبی نشان میدهد. جنبش ما، بعنوان یک حرکت کمونیستی خاص در جامعه ایران در این یک و نیم دهه مراحل مختلفی را طی کرده و طبعاً امروز با مسائل دیگری روبروست. ما با این هدف شروع کردیم که در تمایز با چپ خلق گرا و

های سیروس آموزگار، حسن شریعتمداری، مهدی فتاپور، علی کشتگر، حسن ماسالی، احمد مدنی، علی میرفطروس، و حسن نزیه نیز در همان شماره راه آزادی درج شده است.

راه آزادی: تاثیرات انقلاب بهمن ۵۷ و حوادث سالهای پس از آن بر تفکر و عمل سیاسی شما و یا نیرویی که آن را نمایندگی میکنید کدام است؟ به عبارت دیگر ایدئولوژی و اندیشه سیاسی و عملکرد امروزی شما و برنامه شما برای آینده جامعه تا چه اندازه تحت تاثیر تجربه انقلاب و سالهای پس از آن دستخوش تغییر شده است. اصلی ترین عرصه های این تغییرات کدامند؟

منصور حکمت: مقدماتاً لازم است اشاره کنم که انقلاب ۵۷ حتماً، همانطور که گفتید، از نقطه نظر سیر تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران رویدادی بسیار تعیین کننده بود، اما اگر صحبت بر سر تحول در "ایدئولوژی و اندیشه" فرد در طول یک دهه و نیم گذشته باشد، آنوقت دیگر انقلاب ۵۷ این جایگاه ویژه را پیدا نمیکند. در طول همین دوره تعرض وسیع راست نو با دامنه اقتصادی و سیاسی و فرهنگی بسیار گسترده ای در مقیاس جهانی جریان یافت، انقلاب تکنولوژیکی و انفورماتیک عظیمی صورت گرفت، در این سالها شاهد کور شدن افق توسعه جهان سوم و از نفس افتادن جنبشهای خلقی ضد امپریالیستی بودیم، عروج مجدد مذهب، و نه فقط اسلام، در صحنه سیاسی را تجربه کردیم، و بالاخره از همه مهم تر سقوط خیره کننده بلوک شبه سوسیالیستی شرق، پایان جنگ سرد و زیر و رو شدن کلیه معادلات جهانی پیشین را ناظر بوده ایم که هنوز ادامه دارد. عنوان "انقلاب ۵۷" و رویدادهای پس از آن "قالب تنگی برای توصیف این یک دهه و نیم است. طبعاً هیچکس همان آم ۱۶ سال قبل نمانده است، اما جدا کردن و سخن گفتن از تاثیرات انقلاب ۵۷ در این میان بنظر من نه آنقدرها گویاست و نه چندان ساده.

من و بعضی از رفقای که با هم هسته اولیه اتحاد مبارزان کمونیست را در اوان انقلاب ایجاد کردیم، یک عده مارکسیست به معنی کلاسیک کلمه بودیم. مارکسیسم قبل از استالین، قبل از مائو، مارکسیسم قبل از پیدایش کمونیسم ملی و جهان سومی و ضد امپریالیستی و یا دانشجویی و دانشگاهی. بعلاوه ما در سنت های اصلی اپوزیسیون آن روز ایران، حزب توده و جبهه ملی و مشی چریکی و غیره ریشه نداشتیم، بلکه بیشتر محصول مباحثات و فعل و انفعالات

زنده باد اتحاد و همبستگی طبقاتی کارگران!

امروز فکر کنم موضع ما در آن یک موضع کمونیستی و آزیخواهانه و برحق نبود و امروز باید در پرتو دیگری به مساله نگرست.

عرصه ای که بنظر من با عقل امروز میشد بهتر عمل کرد، عکس العمل سازمانی ما به موج سرکوب ۳۰ خرداد بود. ما به فعالیت سیاسی و سازمانی مان در آن دوره شدت دادیم. و تازه ما جزو بخشهای عاقل تر و غیر احساساتی تر چپ در آن مقطع بودیم. بنظر من میبایست یک عقب نشینی منظم و متین میگردیم و خودمان را برای مراحل بعدی حفظ میگردیم. توان و نیرویی که در آن ماجرا از دست دادیم به مراتب از آنچه باقی ماند بیشتر بود. انسانهای عزیز و کمونیستهای فوق العاده برجسته و مستعدی از دست رفتند. چه در قلب تک تک ما و چه در عرصه سیاسی و مبارزاتی هنوز این حفره ها پر نشده و بنظر من هرگز نمیشود. مهم ترین عامل در پروسه تاریخی، خود انسان است و هر فرد نقش ویژه و غیر قابل جایگزینی ای میتواند در این پروسه بازی کند. گمان میکنم درسی که از اینجا گرفتیم در روش برخورد بعدی ما به مبارزه مسلحانه در کردستان و به فعالین این عرصه در گره گاههای بعدی، مثل مقطع صلح ایران عراق و بعد جنگ آمریکا و عراق، نقش مثبت بازی کرد.

و اما اگر تاریخ به عقب برگردد و ما نه فقط با شناخت و تجربه امروز، بلکه همچنین با حزب و توان امروزی جنبش مان در موقعیتی مشابه آن روز قرار بگیریم، بنظر من داستان از اساس چیز دیگری میشود. یک فرصت یکی دو ساله در شرایط عدم انسجام طبقه حاکم و نیروهای ارتجاعی، یک جامعه متحول و تشنه سیاست، و یک صف کمونیستی کارگری متشکل و مجرب و فهیم، یک برنامه سیاسی آماده و از پیش معلوم، ... خیلی کارها میشود کرد.

منصور حکمت

اولین بار در بهمن ۱۳۷۳ در نشریه راه آزادی شماره ۳۹ و پس از آن در تیر ۱۳۷۴، ژوئن ۱۹۹۵، در انترناسیونال شماره ۱۸ منتشر شد.

مجموعه آثار منصور حکمت جلد هشتم صفحات ۲۶۵ تا ۲۶۹


<http://jahantelegraf.com/>


<https://t.me/nashriyeporsesh>


<https://www.instagram.com/p/CDDeAfVhwhHB/?igshid=1rpap256mmtj4>


<https://www.facebook.com/kanoonmabaheh>

کانون مباحث کمونیسم کارگری

ناسیونالیست ایران در مقطع انقلاب ۵۷، یک قطب مارکسیست و انترناسیونالیست ایجاد کنیم و این قطب را به بستر اصلی حرکت کمونیستی رادیکال در کشور تبدیل کنیم. ما این را ابزار دخالت مستقل کارگر در سرنوشت خویش و سرنوشت سیاسی جامعه میدانستیم و میدانیم. پیشروی های مهمی کردیم. در مدت کوتاهی حزب کمونیست ایران تشکیل شد که برای دوره ای چندین ساله یک قطب مهم در چپ رادیکال کشور را تشکیل میداد. گام بعدی، که با سقوط اردوگاهها و قطبهای سوسیالیسم غیر کارگری در سطح جهانی مصادف بود، ایجاد یک صفبندی کمونیستی کارگری بود که بتواند نه فقط این دوره سخت و این تعرض وسیع جهانی به آرمان سوسیالیسم را پشت سر بگذارد، بلکه مسیری که در جهت ایجاد حزب کمونیستی طبقه کارگر در ایران طی کرده بودیم را ادامه بدهد. حزب کمونیست کارگری محصول این حرکت است. خلاصه کلام، همه اینها یعنی اینکه موقعیت و مسائل امروز ما با آن دوره فرق میکند. آرمانها و اهداف هماناست، اما موقعیت عینی جامعه و جنبش تفاوت کرده است.

راه آزادی: اگر با تجربه، درک، و شناخت امروزی بار دیگر در برابر حوادث تاریخی بهمن ۵۷ و پس از آن قرار بگیرید، چه موضعی اتخاذ میکنید. به دیگر سخن اگر تاریخ را به عقب برگردانیم برخورد شما به حوادث مشخص و اصلی این دوره چیست؟

منصور حکمت: اگر چرخ کل تاریخ و از جمله سطح جنبش خود ما بعقب برگردد و در شرایط عینا نظیر آن روز قرار بگیریم، طبعاً کار اساساً متفاوتی نمیشد در دستور گذاشت. ایجاد یک قطب مارکسیست، ایجاد یک حزب کمونیست کارگری و تضمین دخالت مستقل طبقه کارگر در حیات سیاسی جامعه، همین پروژه باید دنبال میشد. با شناخت و تجربه امروز شاید میشد این پروژه را سریع تر و موثرتر و بی درد سرتتر جلو برد. در یک مورد خاص بنظر من نادرست عمل کردیم. به این برمیگردم، فقط اجازه بدهید اول یک نکته را تاکید کنم. نمیدانم امروز چند حزب و سازمان و جریان میشود پیدا کرد که بتواند مثل جریانی که من به آن تعلق داشته ام به سالهای انقلاب ۵۷ نگاه کند و مواضع و سیاستهایش در قبال حوادث مشخص و اصلی آن دوره را همچنان معتبر و سرافرازانه بباید. ما از قبل از قیام نسبت به ماهیت ارتجاعی رژیم اسلامی و همه جناحهایش هشدار دادیم و آن را افشاء کردیم. ما در تمام مراحل، رفاندم، اشغال سفارت، جنگ، غیره و غیره، علیه موج توهومات و سازشکاری ها نسبت به رژیم اسلامی ایستادیم. از آزادی بی قید و شرط حقوق فردی و مدنی و سیاسی در جامعه، از برابری زن و مرد، از دولت غیر مذهبی و جامعه سکولار و از حقوق و مطالبات پیشرو کارگری دفاع کردیم. ما جلوی حمله رژیم به کردستان ایستادیم و از حق جدایی مردم کردستان دفاع کردیم. گره گاه مهمی در آن تاریخ نیست که

نشریه پرسش را به دوستان خود معرفی کنید!